



شعر رودکی در ترازوی نقد

پدیدآورنده (ها) : مسلمانیان قبادیانی، رحیم

میان رشته ای :: نشریه کیهان فرهنگی :: مرداد و شهریور ۱۳۷۵ - شماره ۱۲۸

صفحات : از ۲۳ تا ۲۵

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/16102>

تاریخ داندود : ۱۴۰۲/۰۱/۲۴

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و برگرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



مقالات مرتبط

- ملاحظات درباره داستان اسکندر مقدونی و اسکندرنامه های فردوسی و نظامی
- تصویر اسکندر در اسکندرنامه های فارسی دوره ی اسلامی

عناوین مشابه

- مضامین شعر عمر ابوریشه در ترازوی نقد و بررسی
- شعر طغرائی در ترازوی نقد و تطبیق
- دیروز و امروز شعر فارسی در ترازوی نقد
- ادله تعیین حج تمتع بر نائی در ترازوی نقد
- کتاب العقدالفرید از ابن عبدربه در ترازوی نقد
- روایت «لا یقاتل معی، من علیه دین»، در ترازوی نقد
- نقد و نظر: جستاری بر دلالت لفظ بر معنا در شعر؛ نقد و بررسی آراء ناقدان معاصر عرب
- شعر امروز در غیبت چشمان باز نقد، میزگرد بررسی وضعیت نقد شعر معاصر با حضور مشیت علایی، کامیار عابدی و حافظ موسوی
- نقد و زیبایی‌شناسی اصالت در شعر بهار
- سیر تطوّر دیدگاه‌های شفیع‌ی‌کدکنی در نقد شعر معاصر (با تکیه بر خصیصه‌های روش پژوهشی ایشان)

شعر رودکی در ترازوی نقد

دکتر رحیم مسلمانیان قبادیانی



تندیس رودکی - تاجیکستان

آنچه از سروده‌های استاد رودکی به ما رسیده است چکره‌ای از دریاست و مشتی از خروار؛ اما چکره‌ای که دریا را تجسم کرده است و مشتی که نمونه خروار می‌باشد.

چنانچه از همین میراث کمتر از هزار بیت او موادی درباره نقد ادبی هم دریافت می‌شود. امروز بیش از شصت بیت از آثار این شاعر بزرگ در دسترس قرار دارد که جنبه‌های گوناگون دید سخن‌شناسی او را به نمایش می‌گذارند.

این پاره‌ها را از نگاه انتساب می‌توان به دو بخش جدا کرد: ۱- درباره دیگران، ۲- درباره خود.

رودکی درباره دیگران، پاره‌هایی منسوب به این گروه چندان زیاد نیستند. شاعر دو مرثیه مشهور دارد که به مناسبت مرگ مرادی و شهید بلخی سروده است.

شعر «در مرثیه عبدالحسن مرادی» در دوازده بیت به ما رسیده و متنش این است:

«مرد مرادی نه همانا که مُرد
مرگ چنین خواجه نه کاری است خُرد
جان گرامی به پدر باز داد
کالبد تیره به مادر سپرد
آن ملک با ملکی رفت از باز

شده است. چنانچه رودکی در ابتدا (بیت یکم) او را محترمانه «خواجه» می‌نامد و در بیت ششم «گنج زر» می‌شمارد؛ یعنی از طریق تأکید بر شخصیت مرادی می‌توان پی برد که استاد رودکی بر توانا بودن وی در سخنوری اقرار دارد.

از «مرثیه شهید بلخی» چهار بیت به ما رسیده و متن آن این است:

«کاروان شهید رفت از پیش
و آن ما رفته گیر و می‌اندیش
از شمار دو چشم یک تن کم
وز شمار خرد هزاران پیش
توشه جان خویش از او بر بای
پیش کایدت مرگ پایا گیش
آنچه با رنج یافتیش و به دل
تو به آسانی از گزافه مدیش».

اینجا نیز استاد رودکی از هنر شاعرانه شهید دم زده، بلکه بزرگی شخصیت او را توسط دانشمندی‌اش تأکید کرده است. شاعر مرگ شهید را ضایعه‌ای چنان عظیم می‌داند که پیش آن زنده بودن خود وی چیزی نیست.

شهید بلخی چنان که میراث باقی مانده وی نیز گواه است، از همزمانان بزرگ استاد رودکی بوده. دریای دانش وی از قطره آثارش نمودار است، و بی‌سبب نیست که درباره شهید، استاد رودکی جای دیگر هم سخن رانده است. در پاره‌ای که تنها یک بیت از آن به ما رسیده، هنر شاعری شهید در مقایسه با فرالای وی ذکر می‌شود:

«شاعر شهید و شهره فرالای
وین دگر به جمله همه راوی»
اگر اشتباه نشود، استاد رودکی گفته است که شاعر اصیل شهید است، ولی فرالای مشهورتر از اوست، و دیگر شاعران همه راوی‌اند؛ یعنی تکرار گو. به عبارت دیگر، رودکی از همزمانان خود تنها به هنر همین دو شاعر تن داده و در این میان جایگاه شهید را بالاتر دانسته است.

از آثار استاد رودکی دوباره شعر باقی است که مخاطبشان شاعران ناتوانند و اما نام ایشان معلوم نیست.

در یکی از این پاره‌ها ندانستن عادی‌ترین قوانین شعر شاعرمایی و باعث تمسخر می‌شود، چنانچه:

«هست بر خواجه پخته رفتن
راست چون بر درخت پیچد سن»^(۱)
این عجب‌تر که می‌نماید او
شعر از شعر و خنوب^(۲) را از خن»^(۳)
پاره دوم یک بیت از شعری است که به ظاهر درباره شاعری خودبین گفته شده. می‌نماید که وی خود را بدون اساسی کافی از استاد رودکی بالا می‌گرفته است:

«خاک کف پای رودکی نسزی تو
هم بشوی گاو و هم بخای. برغست
دوباره دیگر هم از آثار استاد رودکی در دست هست که در آنها درباره فضیلت‌های عمومی سخن اشاره رفته است.

در بیتی شاعر دو نوع هنر: چنگ نوازی و سخنوری را با یکدیگر مقایسه می‌کند. رودکی لطافت اولی را قابل است و اما دومی را بالاتر می‌شمارد، که حق با اوست. شاید شاعر از جمله این نکته را در نظر داشته که نفع از موسیقی خاص و محدود است به زمانی و مکانی، در حالی که منفعت از هنر سخن عام است و نامحدود. چنانچه خود استاد رودکی هم چنگ می‌نواخت و هم شعر می‌سرود و هم آواز می‌خواند. اکنون از چنگ وی و آواز کسی بهره ندارد، در حالی که از سروده‌هایش این هزار و اند سال همگان بهره می‌برند. و آن بیت این است:

«اگر چه چنگ نوازان لطیف دست بوند
فدای دست قلم باد دست چنگ نواز»

زنده کنون شد که تو گویی بمرد
گاه نبود او که به بادی پرید
آب نبود او که به سرما فسرده
شانه نبود او که به مویی شکست
دانه نبود او که زمینش فشرده
گنج زری بود در این خاکدان
کو دو جهان را به جوی می‌شمرد
قالب خاکی سوی خاکی فگند
جان و خرد سوی سماوات برد
جان دوم را که ندانند خلق
مصقله‌ای کرد و به جانان سپرد
صاف بُد آمیخته با درد می
بر سر خم رفت و جدا شد ز درد
در سفر اقتند به هم ای عزیز
مروزی و رازی و رومی و گورد
خانه خود باز رود هر یکی
اطلس کی باشد همتای بُرد...
خامش کن چون فقط ایرا ملک
نام تو از دفتر گفتن ستورد»

جالب این است که رودکی از هنر شاعری مرادی هیچ سخن نگفته است. تنها از اشاره‌ای در بیت دوازدهم معلوم می‌شود که وی از اهل سخن بوده است. و اما بر شخصیت مرادی در مرثیه بارها تأکید

پاره دوم چیستان معروفی است درباره قلم (خامه):
 «لنگ زوند است، گوش نی و سخن یاب
 گنگ فصیح است چشم نی و جهان بین
 تیزی شمشیر دارد و روش ماسار
 کالبه عاشقان و گونه غمگین»
 شاعر در بیت نخست این سرود چهار صفت متضاد
 قلم را «لنگ است و روان، گوش ندارد و می شنود، گنگ
 است و سخنگو، چشم نی و بینا» شاعرانه به قلم داده.
 در بیت دیگر چهار صفت دیگر آن یعنی تیزی شمشیر و
 روش مار، کالبه عاشقانه، لاغر، و گونه غمگین داشتن
 آن را افزوده است.

افزودنی است که پس از رودکی درباره خامه زیاد
 نوشته اند. گاهی هم صفت و معنی های نو گفته اند، اما
 کسی تا به این اندازه در چهار مصراع هشت نشانه آن را
 شاعرانه و در یادها مانده نگنجانده است.

درست است که قطعه مذکور به ظاهر به خامه
 بخشیده شده و آشکارا به سخن منسوب نمی شود، اما
 چون خامه آلت سخن است و وظیفه اش ثبت و ضبط
 می باشد، پاره نیز متعلق به سخن می شود.

پاره دیگری هم در آثار استاد رودکی هست که به
 شرایط عمومی سخن دلالت دارد، چنانچه:

«زه! دانا را گویند که داند گفت
 هیچ نادان را داننده نگوید زه!
 سخن شیرین از زفت^(۴) نیارد بر
 بز به بج بج بر هرگز نشود فربه
 در سه مصراع این پاره به تقریب یک معنی از جوانب
 گوناگون به نمایش آمده است: سخن اصیل را کسی
 می تواند بگوید که دانش داشته باشد و هنر؛ هیچ دانا
 نادان را سزاوار آفرین نمی داند؛ هیچ نادان سخن
 شیرین (پاک، پره، بمغز...) نمی تواند بگوید. و اما در
 مصرع چهارم، مطلب با معنایی جالب و حیاتی و یک
 اندازه ظریفانه تقویت یافته است: بز به بج فربه
 نمی شود، به وی علف باید داد. در سخن نیز دانش باید
 تا پُر مغز آید.

رودکی درباره خود: سخنوران پنا به عادت به هنر و
 سخن خود می بالند، یعنی به آثار خود بهایی بلند
 می دهند؛ و اما درستی و نادرستی این بها را اغلب
 سخن شناسان دیگر تعیین خواهند کرد.

از این عادت معمول، استاد رودکی نیز بر کنار نبوده
 است. وی فخریه زیاد سروده، آنچنان که می بایست.

نمونه های دسته اشعار را نیز می توان به دو گروه جدا
 کرد: ۱- در صفت خود، ۲- در صفت قهرمان
 (ممدوح). این نمونه ها را یگان یگان از نظر خواهیم
 گذراند.

در صفت خود: از طریق پاره های در دسترس استاد
 رودکی از جایگاه بلند اجتماعی او و عزت و احترام
 سزاوارش، از نوآوریهایش، از خوشی و ناخوشی طبعش
 و امثال اینها آگاهی پیدا می کنیم.

چنانچه از این پاره طبع خوب و حال خوش شاعر به
 روشنی دریافت می شود:

«ای معج کتون تو شعر من از بر کن و بخوان
 از من دل و سگالش، از تو تن و روان
 کوری^(۵) کنیم و باده خوریم و بوییم شاد
 بوسه دهیم بر دو لبان پریوشان»
 چنان که تاریخ می گوید و شعر مذکور تأیید می نماید،

در گذر سده های چهارم تا دهم هجری شعر و ادب و
 گونه های متفاوت هنر به پایه های بلند رشد خود رسیده
 بوده اند، به اندازه ای که راوی کی (خواندن شعرهای
 دیگران برای مردم) هنری جداگانه به شمار می آمده و
 راویان از پشت این پیشه نان می خورده اند. و این شعر
 باز از آن گواه است که استاد رودکی صاحب نفوذ و
 مرتبه ای بوده و راویان داشته است که نام یکی (معج) را
 به طور مشخص ذکر کرده است.

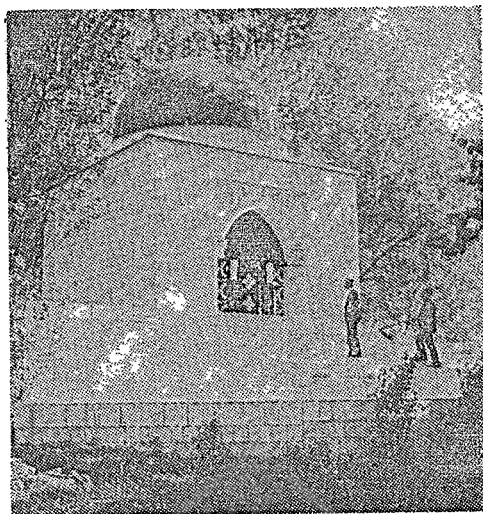
استاد رودکی در بیتی شاعر نوآور بودن خود را تأکید
 می کند:

«گر شاعران نوند منم نوگواره
 یک بیت پریشان کنم از سنگ خاره»

این بیت معنی فراوان دارد. در آن نه تنها نوآور بودن
 خود را تأکید کرده است، بلکه به مشقت سنگین کار
 ایجاد (آفریدگاری، خلاقیت) و در این کار موفق
 بودنش را به واسطه معنایی فراموش ناشونده (ساختن
 خانه ای نرم و ملایم از سنگ خاره) اشاره نموده است.

نوآوری استاد رودکی موضوعی مهم و دامنه دار بوده
 و پژوهشگران ادبیات درباره آن تا اندازه ای بحث
 کرده اند؛ هر چند درباره جایگاه اصلی استاد رودکی
 هنوز کتابی بسنده و پسندیده نوشته نشده است.

نشانه های نوآوری او فراوانند، چنانچه وزن و قافیه،
 صنایع بدیعی، قوالب شعری، اصول معنی آفرینی،
 موضوع غایه، قهرمان، زبان ... اینجا تنها درباره دو
 نشانه یعنی زبان و قهرمان (ممدوح) اشاره هایی مجمل
 خواهیم کرد.



آرامگاه رودکی در قریه رودک سمرقند

یکی از گواهان سیر شمار نوآوری های استاد رودکی
 در زبان این است که وی همه گونه واژه زنده را در شعر
 خود استفاده کرده است. این نکته بسیار جالب است
 که در همین آثار کمتر از هزار بیت او دهها کلمه
 همچون: بزه، بختور، وات، گرم، دند، داش، داسکاله،
 دختندر، کجه، لک و پک، لغ، مادندر، نبیره، آغده،
 پلشت، پله، پده، پسندر، پخته، یالک، یالکانه، پوپک،
 رم، رمناک، رخن، تار، تارک، فلاسنگ، فره، خیم
 (خلم)، چک، چکاوک، چخیدن، یخچه، غش، غشه،
 غاش، غج، قطره باران، جغت... استفاده شده که در
 زبان محاوره تاجیکان امروز به کار می رود. و اما ادیبان
 پس از رودکی از به کارگیری آنها خودداری نموده اند و
 یا شاید به کار برده اند، یعنی که می توان گفت در زبان
 «تعارف» کرده اند و واژه و عبارت ها را به «خاص» و «عام»
 جدا نموده اند.

در پاره های دیگر که از سه بیت تشکیل شده، شاعر از
 هنر والای خویش، شهرت و احترام سزاوارش و پاداش
 هنری «نقد هستی» سخن می راند:

«چو در پاش گردد به معنی زبانی
 رسد مرحبا از زمین و آسمانم
 به صوت و نوا و به بسط معانی
 طرب بخش روحم فرح زای جانم
 خرد در بها نقد هستی فرستد
 گهرهای رنگین چو زاید ز کانم»

رودکی خود گفته است و دیگران هم تأیید
 کرده اند که او نه تنها شاعری چیره دست، بلکه نوازنده و
 خواننده ای ماهر نیز بوده است. همین معنی از پاره
 مذکور (بیت ۲) نمودار است.

پاداشی که استاد بر عوض هنرهایش چشم دارد،
 جای اندیشه دارد. باید تن در داد که او در بهای خود
 چندان مبالغه نکرده است: در این فاصله بیش از هزار
 ساله او زنده نام و زنده یاد آمده است، بلکه زنده تر از
 هزاران شاعران زنده بعدی.

پس از استاد رودکی چند شاعر به واقع بزرگ به

میدان آمدند و هر یکی در کوهستان ادب فارسی
 تاجیکی قله ای ایجاد کردند، اما قله رودکی هنوز در
 جای خود باقی است و تا ابد، آن شاء الله در جای خود
 خواهد ماند.

چون «نقد هستی» به پاداش آثار گرانمایه معنایی
 نازک و دلکش دارد، پس از رودکی در شعر حکیم ناصر
 خسرو قبادیانی به شکلی دیگر تکرار می یابد.

پاره دیگر از گفته های استاد رودکی درباره هنر
 شاعری خویش در قصیده «شکایت از پیری» جا دارد، و
 چند بیت از آن این است:

«تو رودکی را ای ماهرو همی بینی
 بدان زمانه ندیدی که اینچنین آن بود
 بدان زمانه ندیدی که در جهان رفتی
 سرودگویان گویی هزار دستان بود
 شد آن زمانه که او آنس رادمردان بود
 شد آن زمانه که پیش کار میران بود
 همیشه شعر و را زی ملوک دیوان بود
 شد آن زمانه که شعرش همه جهان بشنفت
 شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود...
 چو میر دید سخن داد، داد مردی خویش
 زی اولیاش چونان کز امیر فرمان بود...»

در این پاره رودکی به چندین پهلوی موضوع اشاره
 رفته است، چنانچه: در زمانی سبک و شادانه زیستنش
 (۲)، سر شاعران خراسان بودن و در تمام جهان آبرو و
 احترام داشتن (۵)، نزد پادشاهان قرب بلند یافتن
 اشعارش (۴)، مؤسس راد مردان و پیش کار میران
 بودنش (۳)، از میر و امیر مکافات دیدنش (۶) و ...

استاد رودکی بیتی دارد که به غایت مهم می نماید:
 «من آنج مدح تو گویم درست باشد و راست
 مرا به کار ناید سریشم^(۷) و کیلا^(۸)
 این پاره دو نکته ارزشمند دارد: یکی راستی صفت های
 ممدوح، و دیگری اصول راستگویی خود شاعر. درباره
 نکته نخست سخن در پیش است و اما راجع به نکته
 دوم باید تأکید کرد که شاعر بزرگ در بیان همه گونه
 موضوع از واقعیت چندان دور نرفته است. هدفش
 سخن پردازی محض نبوده است. و اگر دور هم رفته،
 دوری شاعرانه است دوری ظاهری، نه معنوی.

اشعار شاعر گواه است که اهداف او همیشه مشخص
 و حیاتی می باشند. رودکی استاد است، استاد سخن.
 وی سخن را، واژه و عبادها را می گدازد و به قالب
 می ریزد و اثری تمام عیار خلق می کند. وی استاد
 بهگری نیست که از پیمانه شکسته توسط شریش
 ظرفی درست کند. رودکی حق داشت که خودستایی،
 کند: «مرا به کار نیاید سریشم و کیلا...»

رودکی درباره قهرمان (ممدوح): اصطلاح قهرمان نو
 است و رودکی آن را به کار نبرده. دانشمندان تاریخ
 ادبیات هم اصطلاح سنتی ممدوح را استفاده می کنند.
 و اما به نظر چنان می رسد که در چنین مورد بیشتر و به
 ویژه درباره ممدوح (ممدوحان) استاد رودکی کار بست
 «قهرمان» به غایت در جای خود می باشد.

موضوع قهرمان، رودکی را از موضوعهای اصولی و
 پرارزش و حتی کلیدی آثار شاعر بزرگ می توان حساب
 کرد.

پرسشهایی پیش می آیند که قهرمان (ممدوح) شاعر
 کیست؟ شاعر به وی چه صفت ها نسبت داده است؟
 این صفت ها چه ارزش دارند و آیا واقعی بودند؟ ...

اما پیش از پاسخ به این پرسشها بهتر آن است که
 گفته های خود شاعر را بخوانیم و نگاهی کوتاه کوتاه
 اندازیم.

همچنین در ابتدا باید آگاه کرد که در دیدن
 پرسشهای بالا تنها به خواندن نمونه هایی از آثار خود
 شاعر اکتفاء خواهیم کرد و با بررسی مفصل تاریخی و
 تحقیقی ممدوحان او کاری نخواهیم داشت.

پاره یک:

«اگر چه خواهش مردم که شعر باید گفت
 زبان من به روی گردد افترین تورا»

بالا رفتن سطح فرهنگی اهل جامعه آن زمان در فوق اشاره شد. گفته رودکی درباره رغبت مردم به شعر گواهی دیگر است بر آن فکر.

پاره ده:

«خدای را بستنایم که کردگار من است
زبانم از غزل و مدح بندگانش نسود
استاد رودکی به مانند دیگر شاعران فارس و تاجیک
سخنوری متدین بوده و درباره آفریدگار گفته‌های
فراوان به یادگار گذاشته است.

نکته دیگری که از پاره بالا برمی آید، این است که
شاعر دو بخش از شعر غزل و مدیحه به زبان گرفته
است. و باز جالب این است که شاعر غزل و مدح را برای
بندگان کردگار فراوان گفته است و صمیمانه سروده
است؛ یعنی از سرایش شعر برای مردم هیچ خسته
نشده.

پاره سه:

«شاعر زی او رود فقیر و تهی دست
بازر بسیار باز گردد و حملان
مرد سخن را از او نواختن و بر
مرد ادب را از او وظیفه دیوان...
اینک مدحی چنان که طاقت من بود
لفظ همه خوب و هم به معنی آسان
جز به سزاوار میر گفت ندانم
ورچه جریرم به شعر و طایبی و حسان
مدح امیری که مدح از اوست جهان را
زینت هم ز او و فر و نزهت و سامان
سخت شکوهم که عجز من بنماید
ورچه سریع ابافصاحت سبحان
برد چنین مدح و عرضه کرد زمانی
ورچه بود چیزه بر مدایح شاهان
مدح همه خلق را کرانه پدید است
مدحت او را کرانه نی و نه پایان
نیست شگفتی که رودکی به چنین جای
خیره شود بی‌روان و مانند حیران...
مدح رسول است عذر من برساند
تا بشناسد درست میر سخندان...».

آری این پاره از قصیده «مادر می» می باشد که آن را از
کامل ترین منظومه های استاد رودکی می توان دانست.
این قصیده منظره به نسبت کاملی را از محیط سیاسی
و فرهنگی درباره سامانیان در بر کرده است. بزم های
شاهانه، جایگاه چهره های مشخص سیاسی کشور،
مقام شاعران و مغنیان، شخصیت حاکمان زمان... از
این اثر روشن به نظر می رسند. جالب است که شاعر نام
سخنوران معروف عرب همچون جریر، طایبی، حسان،
سریع و سبحان را که هنوز آن زمان در محیط ادبی
بخارا نمونه پیروی بوده اند، ذکر نموده است.

یکی از مهم ترین نکته ها در پاره بالا بیان شخصیت
قهرمان می باشد. و اما اولی این است که به این موضوع
پس از خواندن پاره های دیگر مراجعت شود.

دیگر نکته ارزشمند در پاره سوم این است که شاعر دو
پهلوی مهم را از چگونگی آثار خویش به قلم داده: «لفظ
همه خوب و هم به معنی آسان» (۳). اگر اشتباه نشود هم
لفظ و هم معنی را به هر دو معنی می توان فهمید؛ لفظ

۱- واژه کلمه، ۲- بیشتر مسایل صرفی و نحوی زبان؛
معنی: ۱- تصویرهای شاعرانه، ۲- مضمون و محتوا.

بهای شاعر در مورد هر یکی از این دریافت ها
صداقت نام دارد و حق با شاعر است؛ با وجود آنکه
استاد رودکی در سرگه ادبیات کلاسیکی ما قرار دارد،
نمونه ای در آثار او وانی خورد که سکنه ای دندان شکن
در لفظ یا مضمون و یا وزن و قافیه داشته باشد.

پاره چهار:

«دریغ مدحت چون دژ و آبدار غزل
که چابکیش نیاید همی به لفظ پدید
اساس طبع ثنایست بل قوی تر از آن
ز آلت سخن آمد همی همه مانید».

اینجا نیز استاد رودکی به هنر خویش بهایی بلند

می دهد: «مدحت چون در و آبدار غزل» (۱). و باز هم
تکرار می باید که حق با اوست. اما جالب این است که
شاعر به هنر والای خویش قناعت نمی کند: بزرگی
قهرمان به اندازه ای است که این سخن والا هم
نمی تواند او را پژه تجسم کند؛ یعنی سخن هر چند بلند
است، ولی قهرمان بلندتر از آن است.

و باز به تقویت همین گفته به خاطر آریم بیت سوم را
از پاره سوم که شاعر فرموده بود: لفظ همه خوب و هم
به معنی آسان را تنها در مورد میر می توانم بگویم و در
غیر او هرگز نمی توانم.

نکته مهم دیگر در پاره چهارم این است که شاعر
سخن را، یعنی آثار خود را در دو بخش دیده است:
مدیحه و غزل (به گونه ای که در پاره دوم هم خوانده
بودیم).

پاره پنج:

«اگر من همیشه ثناگوی باشم
ثنایم نباشد بجز نام نیکوت».

رودکی رسالت شاعری خویش را در مدح قهرمان
دیده است و کارش را از ستایش نام نیک وی دانسته
است.

پاره شش:

«تا زنده ام مرا نیست جز مدح تو دگر کار
کشت و درودم این است، خرمن همین و شدگار»
شاعر مکرر می گوید که جز از ستایش قهرمان کاری
دیگر ندارد، چنان که کار کشاورز شدگار و کشت و درو
و خرمن است.

پاره هفت:

«هر چه بر الفاظ خلق مدحت رفته است
یا برود تا به روز حشر، تو آنی»
رودکی خطاب به قهرمان خود می گوید که هر چه
خلق حتی تا به روز رستاخیز ستایش تو کند، تو به آن
ستایش ها سزاواری.

و باز به یاد آریم بیت هشتم را از پاره سوم: مدح همه
خلق را کرانه هست و پایان اما مدح او را نه کرانه هست
و نه پایان. چرا مدح وی پایان ندارد؟

پاره هشت:

«بزرگان جهان چون گرد بتندند
تو چون یاقوت سرخ اندر میان»
شاعر بزرگان دنیا را در و گوهری می شمارد که در
رشته ای درکشیده شده اند. و اما این رشته در مرکز
یاقوت سرخی دارد که در بزرگی و رنگ و ارزش یگانه
می باشد و از کل سنگهای دیگر بی قیاس گرانبهاتر
است؛ و همین یاقوت سرخ اندر میانه قهرمان است. وی
کیست؟ چه صفتها دارد؟

پاره نه:

«تنت یک و جان یکی و چندین دانش
ای عجب مردمی تو یار دیر»

چنان که مشاهده می شود رودکی در این بیت به
بیان مشخصات قهرمان می پردازد. وی تعجب می کند
که تو با این اندازه دانش آدم هستی یا دریایی؟

اینک یک صفت مهم قهرمان رودکی آشکار شد: وی
بی اندازه دانشمند بوده است.

پاره ده:

«خلق ز خاک و ز آب و آتش و بادند
وین ملک از آفتاب گوهر ساسان»
نشانه دیگر این قهرمان که با همه مردم تفاوت دارد،
آشکار می شود: وی از تخمه ساسان است، یعنی
نامبردار قانونی تاریخ ایران.

پاره یازده:

«دایم بر جان او بلرزم زیراک
مادر آزادگان کم آرد فرزند
از ملکان کس چون او نبود جوانی
راد و سخندان و شیرمرد خردمند...
گرچه بکوشند شاعران زمانه
مدح کسی را کسی نگوید مانند...»
این پاره دست کم سه جنبه دارد: ۱- مدح شاعر در
حق قهرمان صمیمانه است، وی نه تنها در سخن

ستایشگر اوست، بلکه به جان و دل هم خیرخواه و
دوستدار او می باشد (۱)؛ ۲- به قهرمان با ارزش ترین
صفت ها نسبت داده شده است: راد، سخندان، شیرمرد
و خردمند (۲)؛ ۳- مدح کسی با اصل او برابر
نمی شود (۳). از همین رو سخن هر چه گفته شود
حقیقت قهرمان رودکی را در بر کرده نمی تواند (چنان
که درباره چهارم هم خوانده بودیم).

پاره دوازده:

«جز برتری ندانی، گویی که آتشی
جز راستی نجویی، مانا ترازویی»
قهرمان رودکی جز نیکی و خوبی و گرمی و روشنایی
نمی داند، گویا که آتش است؛ مگر داد و راستی
نمی جوید، گویا که ترازوست...

اینک مقداری از سروده های استاد رودکی درباره
قهرمان خود از نظر گذشتند و جا جا بررسی هم شدند.
و اکنون می پردازیم به پاسخ پرسشهایی که در بالا
آمدند، چنانچه: شاعر به قهرمان چه مناسبت دارد؛ به
وی چه صفت ها نسبت داده است؛ این صفت ها آیا
واقعی بودند و آیا ارزش اصولی دارند؛ و در پایان اینکه
این قهرمان کیست؟

مناسبت استاد رودکی به قهرمان خود هیچ ساختگی
نیست بلکه بسیار صمیمانه می باشد (پاره یازده، بیت ۱)
استاد رودکی قهرمان خود را سخندان (پاره ده؛ پاره
یازده، بیت دوم)، راد و شیرمرد و خردمند (پاره یازده،
بیت دوم)، راستی جو (پاره دوازده)، سخاوتمند کرم
پیشه (پاره سه، بیت ۱)، شعر و شاعر پرور (پاره سه،
بیت دوم)... دانسته است. وی چنان آفریده ای
فوق العاده است که عامل زینت و فر جهان و نزهت
مردمان و سامان در کشور می باشد (پاره سه، بیت
پنجم). این قهرمان (ممدوح) پادشاه با اهل کشور از
روی امکانات و برداشت و صلاحیت خود او رفتار
می کرده است، چنانچه وظیفه دیوان و وزارت را به مرد
ادب می داده است (پاره سه، بیت دوم).

گمان می رود که درباره واقعیت صفت های قهرمان
استاد رودکی حاجت به بحث و دلیل نیست. امیران
شاعر و وزیران فاضل و حاکمان دانشمند از زمان استاد
رودکی در تاریخ زیاد ثبت شده اند. از سوی دیگر
استقلال سیاسی دولت سامانیان، نفوذ جهانی
مملکت، رشد فرهنگی و اقتصادی و بازرگانی کشور،
رونق شهر و تمدن شهری، انکشاف انواع هنر و پیشه...
خود گواه روشن آن می باشند که حکومت داران از فضل
و دانش بهره داشته اند و بنابر داد و راستی دولت
می رانده اند.

صفت هایی که استاد رودکی به قهرمان خود نسبت
داده است، همه ارزش اصولی دارند زیرا همه بدون
استثنا کارسازند. اگر حاکمان و سروران در هر دور و
زمان صفت های قهرمان استاد رودکی را داشته باشند،
امکان اصولی موجود خواهد بود که مردم شاد و کشور
آباد باشد.

پس قهرمان استاد رودکی کیست؟

— امریان سامانی اند که نخستین آنها یعنی اسماعیل
سامانی از جمله چنین شعار داشت: «تا من باشم باره
ولایت بخارا من باشم!».

رهبرانی رعیت پرور، سخندان و خردمند، راستی جو و
دادگستر، دلیر و هنرپرور... می توانند قهرمان ادبیات
باشند؟ و باز: امیری که پیشکارش شاعری علامه چون
استاد رودکی باشد؟
— بدون شک.

پی نوشت:

- ۱- گل عاشق پیچان
- ۲- خم
- ۳- تپخانه
- ۴- ابله، نادان، پست
- ۵- نشاط، شادی
- ۶- چپیده چپیده
- ۷- شریش
- ۸- دربه، پارگی.